

تاریخی است که به قول مؤلفان، نقطه‌ی عطف تحولات تاریخ ایران است که در قالب بیست فصل تنظیم شده است. مؤلفان، گزینش خود را بر این برهان اقامه کرده‌اند که «همه‌ی رویدادهای تاریخی ارزشمند نیستند. مسایل تاریخی هم همین طور است [یعنی، مثل حیات انسانی نقاط عطفی دارد مثل تولد، تحصیل، ازدواج و غیره] یعنی، نقطه‌های اوج دارد و لازم نیست همه‌ی وقایع بررسی شود، و با نگاه به گذشته می‌توان نقاط عطف و مقاطع حساس تاریخی را بررسی کرد» (ص ۱۶۵). این ده واقعه در این بیست فصل تشریح و توصیف شده است.

مؤلفان، با نگرش گزینشی خود، تاریخ معاصر را به نوعی از دوره‌ی صفویه شروع کرده‌اند؛ هر چند به صراحت به آن اشاره‌ای نکرده‌اند و حتی متذکر شده‌اند که صاحب‌نظران مبدأهای متفاوتی را برای تاریخ معاصر از جمله تأسیس سلسله‌ی قاجار و انقلاب مشروطیت مطرح

### تاریخ تحولات سیاسی

ایران: بررسی مؤلفه‌های دین،  
حاکمیت، مدنیت و تکوین دولت -  
ملت در گستره‌ی هویت ملی ایران

موسی نجفی

و

موسی فقیه‌حقانی

### معرفی و نقد کتاب

### تاریخ تحولات سیاسی ایران: بررسی مؤلفه‌های دین، حاکمیت، مدنیت و تکوین دولت - ملت در گستره‌ی هویت ملی ایران

موسی نجفی و موسی فقیه‌حقانی

### الف) معرفی

کتاب «تاریخ تحولات معاصر ایران» تشریح و توصیف ده رویداد

ساخته‌اند (ص ۱۴)، اما ظاهراً، آنان با نگاه به «ایران اسلامی شیعی»، صفویه را نقطه‌ی عطف تحولات دوره معاصر دانسته‌اند که بدون هیچ‌گونه انقطاع و گسستی، تاکنون تداوم یافته است. به نظر نگارندگان، تشیع، عنصری است که تا امروز به تداوم ایران کمک کرده است.

فصل اول: «مقدمه‌ای بر تاریخ ایران از گذشته تا صفویه» (صص ۳۷-۹) پس از ذکر فواید و آفت‌های تاریخ‌نگاری، به ذکر پراکنده‌ی رویدادهای سیاسی از طاهریان تا آق‌قویونلوها پرداخته است.

فصل دوم: با عنوان «ظهور شیعیان صفوی یا اعظم حوادث ایران و اسلام» (صص ۶۸-۳۹)، پس از ارزیابی مقدماتی، مسأله‌ی گرایش به تشیع، خاندان و تفکر صفویان، تحولات بین‌المللی معاصر صفویه، فتح قسطنطنیه، مقایسه‌ی شروع نهضت صفویان با رنسانس اروپا، شاهان صفوی از شاه اسماعیل تا شاه سلطان حسین در سال ۱۱۳۵ ق. و ویژگی‌های جامعه‌ی صفوی، علل و مظاهر انحطاط حکومت صفویه را بحث کرده است.

فصل سوم: با عنوان «دوران گذار (از نادرشاه افشار تا آقامحمدخان قاجار)» (صص ۸۱-۶۹) به کلیاتی از تحولات دوره‌ی افشاریان، زندیان، ایران و جهان در آستانه‌ی ظهور سلسله‌ی قاجاریه، انقلاب صنعتی و استعمار و رواج نژادپرستی و سلطه‌گری اروپا اشاره کرده است.

فصل چهارم: با عنوان «دوران قاجاریه (از ابتدای قاجاریه، تا آغاز دوره‌ی ناصری)» (صص ۱۱۶-۸۲) به کلیاتی از تحولات ایران از جمله اقدامات آقامحمدخان، جنگ‌های ایران و روس، اوضاع داخلی و بین‌المللی در زمان جنگ‌ها و قراردادهای استعماری (مجمّل، مفصل، گلستان، ترکمنچای، تحولات دوران محمدشاه از جمله مسأله‌ی هرات، قرارداد ارزنه‌الروم و فرقه‌سازی؛ ترفند جدید استعمار پرداخته است.

فصل پنجم: با عنوان «ایران و نیم قرن پادشاهی ناصرالدین شاه» (صص ۱۴۵-۱۱۷) کلیاتی از تحولات دوره‌ی ناصری از جمله صدارت

امیرکبیر و حوادث مهم دوره‌ی او، تحدید مرزهای ایران براساس معاهدات مختلف مرزی، تحلیلی بر سیاست صدراعظم‌های دوره‌ی ناصری، امتیازات خارجی‌ان و نتایج سلطنت ناصرالدین شاه را مورد بررسی قرار داده است.

فصل ششم: با عنوان «ملاک خدمت و خیانت براساس موازنه‌ی مثبت و منفی در تاریخ تحولات ایران از معاهده‌ی ترکمنچای تا تحریم تنباکو» (صص ۱۶۷-۱۴۷) چارچوبی کلی جهت شناسایی و ارزیابی عملکرد شخصیت‌های این دوره ارائه داده است. این فصل، حاوی، نقدی بر عملکرد منورالفکران دوره‌ی قاجار - به‌ویژه دانشجویان اعزامی - و بررسی تاریخ‌نگاری روشنفکران دوره‌ی پهلوی از جریان روشنفکری است. مؤلفان می‌نویسند: «کتاب‌های تاریخی را چنان آرایش می‌کنند که از این اشخاص؛ یعنی، اولین محصلینی که به خارج رفتند و به قول نویسندگان قبل از انقلاب، «اولین کاروان معرفت» (مقاله آقای مینوی) باید تجلیل هم کرد و با

نادیده گرفتن بسیاری از مسایل گفت که این‌ها رفتند و تحصیل کردند و نور معرفت را به ایران آوردند، اما باید در کنار آن، جنبه‌های منفی را هم دید و از آن‌جا که تاریخ را بیش‌تر روشنفکران می‌نوشتند، می‌خواستند به نحوی خود را از انحطاط قاجاریه جدا کنند. بدین صورت که می‌گفتند در یک طرف، حکومت منحط فاسدی است به نام قاجار، و در طرف دیگر، عنصر روشنفکر قرار دارد که از انحطاط جامعه زجر می‌کشد و در راه آزادی ایران تلاش می‌کند. بیش‌تر کتاب‌های تاریخ مربوط به دوره‌ی قاجار چنین است، و آن‌ها روحانیت را در همان سمت حکومت - جنبه‌ی انحطاط - قرار می‌دهند و جریان روشنفکری را در طرف مقابل - منادی اعتلای جامعه‌ی ایران - می‌گذارند و آنگاه می‌کوشند با ارایه‌ی سند یا تاریخی، نظرشان را اثبات کنند و خود را جدا جلوه دهند» (صص ۱۴۸ و ۱۴۹) مؤلفان با ردّ «نسبی بودن ملاک خدمت و خیانت در تاریخ»، معتقدند شناسایی خط خدمت و خیانت، یکی

فصل هفتم: با عنوان «تحلیل تاریخی قیام تحریم تنباکو» (ص ۲۲۰-۱۶۹) یکی از مهم‌ترین فصول کتاب است که در آن با ترسیم مثلث نجف، تهران و اصفهان، مبارزه علیه قرارداد رژی را به رهبری میرزا حسن مجتهد شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری و شیخ محمدتقی نجفی اصفهانی با ارایه‌ی اسناد و مدارک، تحلیل می‌کنند و فعالیت ضداستعماری تبریز و شیراز را، حوادث پیرامونی به‌شمار می‌آورند و معتقدند که در این حادثه «بدنه‌ی سراسری دین‌باوران دیندار، از طریق این دو حلقه‌ی اتصال (نوری و نجفی اصفهانی) پیوند خود را با آیت‌الله مُجَدِّد (شیرازی) تأمین می‌کرده است» (ص ۱۷۰).

کانون اصلی این فصل نیز نقل و تحلیل جواب به یک سؤال است که در سال ۱۳۰۶ ق. یعنی سه سال پیش از تحریم تنباکو، توسط شیخ فضل‌الله نوری درباره‌ی «نفوذ اقتصادی اجنبی» از میرزای شیرازی پرسیده شده است. مؤلفان می‌گویند: «نامه‌ی این شهید به میرزای بزرگ هر چند فصل است، کاملاً شکل افتاء و استفتا (درخواست

از نکته‌های مهم تاریخ دویست ساله‌ی ایران است (ص ۱۵۰). آنان برای روشن‌ساختن این خط، دو نظریه‌ی «موازنه‌ی مثبت» و «موازنه منفی» را ملاک شناسایی قرار داده و معتقدند که: «آنان که در موازنه‌ی منفی قرار دارند، خادم، خدمتگزار و چهره‌های درخشان تاریخ هستند، و کسانی که در مسیر موازنه‌ی مثبت قرار می‌گیرند، چهره‌های خائن تاریخ هستند» (ص ۱۵۱). نیرو یا خطِ سومی را هم مورد شناسایی قرار داده و معتقدند اجرای این سیاست بسیار مشکل است «البته سیاستِ نیروی سوم، اگر با موازنه‌ی منفی همراه شود و رجال خوش‌نام و زیرک اجرای آن را بر عهده داشته باشند و حدودش مشخص شود، نتیجه می‌دهد و نمره‌ی مثبت می‌گیرد، اما اگر اجرای این سیاست را رجال غرب‌گرا عهده‌دار شوند و در اجرای این سیاست، کیاست و ابتکار و قدرت فکری نداشته باشند و ندانند که از نیروی سوم چه می‌خواهند، سیاستی بیهوده و در نهایت خیانت‌آمیز می‌شود» (صص ۱۵۵ و ۱۵۶).

فتوا و نظر فقهی) از مجتهد را برای عمل دارد» (ص ۱۷۴). تحلیل این رساله‌ی جوانیه، در دو محور اساسی دنبال شده است: محور اول: تکوین رهبری ولایی ملت شیعی و محور دوم: تماس دست اجنبی، تنباکوی ایران را آلوده کرد. در ادامه، عناصر قیام به شرح زیر بیان شده‌اند:

۱- دشمن‌شناسی یا دشمن‌ستیزی

۲- افزایش برائت

۳- ورود به میدان قیام و اقدام

استبداد نیز برای خدشه‌دار کردن تبعات اجتماعی و انقلابی این حکم، سه روش را برگزید (تکذیب، ایجاد اختلاف بین روحانیون و مصالحه با روحانیت) کتاب مورد بحث به تشریح چگونگی واکنش شاه و دولتیان به مسأله‌ی تحریم پرداخته است.

فصل هشتم: با عنوان «تحلیلی از وضعیت ایران در دوران سلطنت مظفرالدین شاه، و بحث پیرامون چند قرارداد استعماری» (صص ۲۳۷-۲۲۱) به بیان کلیاتی درباره‌ی قرارداد ۱۹۰۱ م.، قرارداد داری، قرارداد ۱۹۰۷، ماجرای شوستر و

اولتیماتوم، قرارداد وثوق‌الدوله (۱۹۱۹ م.) پرداخته است و در پانوشت این فصل متن دو قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ نیز درج شده است.

فصل نهم: با عنوان «ریشه‌های تاریخی نهضت مشروطیت ایران» (صص ۲۶۹-۲۳۹) به حوادثی چون مسأله‌ی نوز بلژیکی، تخریب بانک، استقراضی روس، واقعه‌ی مسجد شاه، مهاجرت صغری و جنبش عدالتخانه، مهاجرت کبری و فرمان مشروطیت، حمایت علمای نجف از نهضت، ترکیب اولین مجلس شورای ملی، قانون اساسی، استبداد صغیر، قیام شهرها و بالأخره دوره دوم مشروطیت پرداخته است. کانون بحث این فصل، نارضایتی دینی مردم از بیگانگان و همدستی علما با توده‌ها است که همراه با ضعف مظفرالدین شاه موجب پیروزی انقلاب شد.

فصل دهم: با عنوان «جریان‌شناسی نهضت مشروطیت» (صص ۲۸۳-۲۷۱)، به نقش جریان‌های فکری و سیاسی در تدوین قانون اساسی پرداخته و معتقد است که

نفوذ عناصر سکولار، موجب انحراف مشروطیت و طرد علما شد. «این اشخاص غالباً از اعضای انجمن باغ سلیمان خان می‌کده و از اعضای شیفته و علاقه‌مند به غرب بودند، و لذا این ترکیب تقریباً یکدست و همگون و نسبتاً سکولار، سرنوشت فاجعه باری را برای مشروطه رقم زد» (صص ۲۷۳ و ۲۷۴). کم‌رنگ کردن رهبری دینی، نفوذ عناصر فرصت‌طلب در نهضت، کم‌رنگ کردن اندیشه‌های دینی در قانون اساسی، اختلاف دو اندیشه‌ی دینی و غیردینی و برداشت‌های مختلف دینی در مشروطیت نیز به انحراف بیش‌تر انجامید. نگارندگان در این فصل می‌کوشند تا اختلاف نظرهای سیاسی علما را که قطعاً منبعت از اجتهادها و استنباط‌های فقهی‌شان است، سطحی و قابل اغماض نشان دهند و از قول شیخ فضل‌الله نوری می‌نویسند: «ما همان مشروطه و مجلس را می‌خواهیم که جناب آخوندخراسانی می‌خواهد، ولی اختلاف بین ما و لامذهب‌هاست که از عناوین مقدس سوءاستفاده می‌کنند. ای مسلمانان

کدام مسلمان است که می‌گوید مجلسی که تخفیف ظلم نماید و اجرای احکام اسلام کند، بد است و نباید باشد؟» (ص ۲۸۲).

فصل یازدهم: با عنوان «نجف و مشروطیت ایران پس از فتح تهران» (صص ۳۳۰-۲۸۵) به طور مستند به نقش آیات عظام نجف؛ خراسان، مازندران، تهران و نائین می‌پردازد و معتقد است که آیات عظام از مدت‌ها قبل، درباره‌ی استبداد و انحراف و ضدیت با دین از سوی برخی مشروطه‌خواهان تذکر داده بودند و بارها افراط‌کاری آزادی‌طلبان از جمله تقی‌زاده را به نقد کشیده و وی را نکوهش کرده بودند.

فصل دوازدهم: با عنوان «علل و عوامل مظلومیت و شهادت شیخ فضل‌الله نوری» (صص ۳۴۸-۳۳۱) به اتحاد موقت سکولاریزم و تسامح علیه اصول‌گرایی و ورود خط التقاط و تساهل در انقلاب مقدس ملی پرداخته است و شیخ را فردی شجاع و مظلوم ارزیابی کرده که با هیچ جریانی ائتلاف نکرد «چون زاویه‌ی

مبارزاتی او ایدئولوژی و دارای جاذبه و دافعه است هم‌چنین یک فکر منسجم نظام‌مند دارد و این طور نیست که فقط مخالف یا موافق مشروطه باشد. او می‌داند که چه قدر باید موافقت کند» (ص ۳۳۴)؛ مؤلفان یادآوری می‌کنند که شیخ تسلیم افکار عمومی نشد و پیش‌بینی‌های وی امروز به اثبات رسیده است.

فصل سیزدهم: با عنوان «دو سطح تحلیل تاریخ تحولات ایران (اصول اندیشه‌ی تعالی در نقد اندیشه‌ی ترقی)» (صص ۳۶۸-۳۴۹)، به تحلیل دو جریان فکری سکولار و دینی پرداخته و رد پای فراماسونرها را در تحولات دنبال کرده است که بعدها توسط تاریخ‌نگاران همان تفکر، بر وابستگی آنان به غرب سرپوش گذاشته شده است. این فصل به نقد تاریخ‌نگاری فریدون آدمیت نیز پرداخته و مدعی است که بدون درک درست از شرایط ایران سعی کرده قالب‌های غربی را در این کشور پیاده کند.

فصل چهاردهم: با عنوان «مقابله‌ی علما با استعمار و نقد و

بررسی شرق‌شناسی و تاریخ‌نگاران مشروعی» (صص ۳۸۴-۳۶۹) به تکمیل نقد خود از شرق‌شناسی پرداخته و عیوب آن را نشان می‌دهد و معتقد است که مبنای تفکر کتاب‌های ایران‌شناسی غربی‌ها در محورهای زیر خلاصه می‌شود: «۱- ایرانیان از اندیشه و اندیشیدن محروم‌اند ۲- ایرانیان خاموش‌اند و مطیع حاکمان ۳- ایرانیان چاکرمنش و متملق‌اند ۴- ایرانیان از نقد، اجتهاد و انتخاب محروم‌اند ۵- ایرانیان ملتی مرده‌اند» (ص ۳۷۶).

فصل پانزدهم: با عنوان «پادشاهی نافرجام (و) دولت‌های ناپایدار» (صص ۴۰۲-۳۸۵) به تحولات سیاسی همچون قرارداد ۱۹۱۵ و پلیس جنوب، ماجرای مهاجرت به کرمانشاه و تشکیل کمیته‌ی دفاع ملی، نفت و مطامع استعماری انگلیس و روسیه، قرارداد وثوق‌الدوله و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ پرداخته است.

فصل شانزدهم: با عنوان «مقدمات فکری و سیاسی پیدایش

پرداخته است و از میان مهم‌ترین حوادث، نهضت ملی و انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار داده است. در این قسمت برخلاف تحولات دوره‌ی مشروطه، مؤلفان به شدت به مجمل‌گویی و ایجاز روی آورده‌اند.

فصل نوزدهم: با عنوان «نگاهی به تکاپوی سیاسی - فرهنگی فراماسونری در ایران» (صص ۶۱۳-۵۲۹) به روشن کردن ردپای فراماسونری در تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران از زمان آشنایی ایرانیان با این پدیده تا فعالیت‌شان در دوره‌ی پهلوی دوم پرداخته است.

فصل بیستم: با عنوان «بررسی ده واقعه و موج تاریخی در پنج قرن اخیر ایران» (صص ۶۲۵-۶۱۵)، در حکم نتیجه‌گیری کتاب است که در آن به شناسایی پدیده‌ها و تحولات مهم و نقطه‌ی عطف در تاریخ پرداخته شده است.

حکومت پهلوی و مسأله‌ی دین، دولت و تجدد» (صص ۴۲۸-۴۰۳) به علل انحراف مشروطه پرداخته و از جمله عوامل آن، برکنار شدن اندیشه‌ی دینی، عدم شناخت روشن از غرب و استعمار، غلبه‌ی سکولاریزم بعد از مشروطه، فرقه بازی‌ها و ناامنی و عدم استقرار نهادهای قانونی را نام برده است.

فصل هفدهم: با عنوان «پادشاهی یک قزاق» (صص ۴۵۷-۴۲۹) به تلاش‌ها و اقدام‌های رضاشاه در جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پرداخته و معتقد است که این اقدامات در راستای اسلام‌زدایی بوده و ریشه در سکولاریزم و غرب‌زدگی روشنفکران این دوره دارد. هم‌چنین به مبارزه‌ی عالمان دینی همچون شیخ محمدتقی بافقی، شیخ نورالله اصفهانی و قیام گوهرشاد اشاره کرده است.

فصل هجدهم: با عنوان «ایران در حکومت پهلوی دوم (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷)» (صص ۴۵۹-۵۲۷) به بیان کلیات و تحولات گزینشی این دوره

**ب) نقد****۱- نقد شکلی**

- از حیث شکلی اشکالات زیر بر کتاب وارد است:
- وجود غلط‌های تایپی در بسیاری از صفحات
  - عدم یکدستی و انسجام در تاریخ‌ها (قمری، شمسی و میلادی)
  - عدم ارایه‌ی پانوشت و ارجاع به منابع، هر چند در پایان هر فصل فهرست بلندبالایی از منابع و مطالعات ارایه شده است، اما از دادن ارجاع به منابع تاریخی خودداری شده است. از این میان تنها در فصل‌های هفتم، یازدهم و نوزدهم، شاهد ارجاع‌های پراکنده‌ای هستیم. مؤلفان خود را بی‌نیاز از ارایه‌ی منابع دانسته‌اند و این نیز شیوه‌ی تاریخ‌نگاری ایرانی اوایل پهلوی است که با شیوه‌ی تاریخ‌نگاری علمی، فرسنگ‌ها فاصله دارد. این شیوه‌ی کار، ناقد را در مراجعه به منابع جهت تطبیق
- داده‌ها فوق‌العاده دچار مشکل می‌سازد.
- در ارجاع‌ها از شیوه‌ای یکنواخت پیروی نشده است. در بعضی موارد، ارجاع به صورت «نام و نام‌خانوادگی، همان» (ص ۱۹۰) و در برخی موارد به صورت «نام کتاب» بدون ذکر نام نویسنده (ص ۳۲۴) آمده است.
  - حجم فصل‌ها نیز با توجه با اهمیت‌شان تنظیم نشده است. به‌عنوان مثال برای فصل تحریم تنباکو ۵۰ صفحه و برای مشروطه ۲۹ صفحه اختصاص یافته است، درحالی‌که فصل تحریم تنباکو حاوی ۲۰ درصد و فصل مشروطه شامل ۵۰ درصد عکس‌های تاریخی می‌باشد، و برای فصل هجدهم (تحولات از ۱۳۵۷-۱۳۲۰)، تنها ۱۳۲ صفحه منظور شده است که حدود ۳۰ درصد از صفحات مذکور به چاپ عکس‌های تاریخی اختصاص یافته است.

## ۲- نقد محتوایی

پرداختن به تحولات هفتصد سال تاریخ ایران در کم‌تر از ۳۰ صفحه، وجاهت علمی ندارد به‌ویژه این‌که در مقدمه و نتیجه‌گیری هم به صراحت هدف خود را تحولات تشیع مطرح کرده است. بهتر بود به جای مطالب کلی و پراکنده، به تحولات تشیع پیش از صفویه پرداخته می‌شد که می‌توانست مقدمه‌ای مناسب برای قدرت‌گیری صفویه باشد؛ درحالی‌که در این وضع قدرت‌گیری صفویه به نوعی در خلأ صورت گرفته است. در این فصل هم از پرداختن به سلسله‌های شیعی همچون مرعشیه غفلت شده است (ص ۴۳).

از حکمرانان سنی تیموری نیز شاهرخ تیموری و بایقرا را به‌عنوان حاکمان دارای گرایش‌های شیعی انتخاب کرده‌اند که به نظر می‌رسد انتخاب مناسبی نیست. تساهل و گرایش به شیعه نزد سلسله‌های ترکمنان بسیار بیش‌تر از تیموریان بوده است.

فصل دوم تا ششم به دلیل بیان کلیات چندان شایسته‌ی نقد نیست،

اما اشاره به چند مورد اشتباه و تحلیل‌های بسیار سطحی این فصول اجتناب‌ناپذیر است. در صفحه‌ی ۵۱ آمده است: «چون تصوف برای اداره‌ی حکومت به کار نمی‌آمد و رابطه‌ی مرید و مرادی برای کشورداری کارآیی لازم را نداشت و از طرفی مشروعیت مذهب تسنن از میان رفته و برای اداره‌ی کشور به ایدئولوژی منسجمی نیاز بود، صفویه هر چه بیش‌تر به تشیع و فقه شیعی گرایش پیدا کردند». تقریب تشیع و تصوف از دوره‌ی ایلخانان شروع شد و با سقوط آنان در قالب حرکت‌های تندرو و انقلابی همچون سربداریه، مرعشیه، نوربخشیه، مشعشعیه و غیره خود را نشان داد. گرایش صفویان به تشیع نیز تحت تأثیر همین تقریب بوده است. در دوران حکومت نیز تشیع صوفی‌منشانه از مبادی اصلی حکومت صفویه بود. برکناری تصوف از قدرت حاصل از منازعات و جنگ قدرت بین شاه و مریدان قزلباش از یک سو، و فقهای شیعی اخباری و اصولی مسلک از سوی دیگر بود. به عبارت دیگر فزون‌خواهی قزلباشان

- صوفی در بُعد نظامی به تشکیل شاهسون‌ها و در بُعد ایدئولوژیکی به جایگزینی شیعه‌ی فقاهتی به جای شیعه‌ی صوفیانه انجامید. کنار گذاشتن صوفیه، ناشی از ناکارآمدی آن نبود، بلکه بدان دلیل بود که رقبای جدی پیدا کرد و شاه هم حمایت خود را از آن‌ها برداشت.
- تحلیل جنگ چالدران نیز بسیار سطحی و فاقد وجاهت علمی است، چه در ریشه‌یابی جنگ و چه در عدم پیشرفت عثمانی‌ها (ص ۵۳).
- در صفحه‌ی ۵۸، بست‌نشینی جزو مقامات مذهبی آمده است که درست نیست بلکه بست‌نشینی نوعی شیوه مبارزه بوده است نه مقام مذهبی. درحالی‌که به مناصبی چون قضاوت، خطابت، واعظی، مدرسی و غیره اشاره نشده است.
- در صفحه‌ی ۶۱، در بیان سرکوب فتنه‌ی افغان، بدون مقدمه و در لابه‌لای بیان سلطنت نادر، به کتابشناسی دوره‌ی
- صفویه می‌پردازد و این کار آشفتنگی عجیبی در متن ایجاد می‌کند.
- در صفحه‌ی ۶۲ آمده است، الله وردیخان به مقام صدارت رسید، درحالی‌که ایشان سپهسالار بوده است نه صدراعظم.
- در صفحه‌ی ۶۶، زیر عنوان تقسیمات کشوری صفویه، عناوین والی، بیگلربیگی و حاکم نوشته شده است که صحیح نیست، زیرا این‌ها منصب هستند.
- صفحه‌ی ۶۴، در دوره‌ی صفویه، به دولت‌های خارجی و نقش تجارت ابریشم اشاره نشده است، درحالی‌که تحولات صفویه، بدون پرداختن به این دو مقوله صورت علمی ندارد.
- در صفحه‌ی ۷۵، قاجاریه را طایفه‌ای از مغول دانسته درحالی‌که این‌ها ترک بودند نه مغول.
- صفحه‌ی ۷۶، آمده است: «در دوره‌ی صفویه، خلأ فکری حس نمی‌شد و حتی مأموران و

سفرای ایران در برابر غرب احساس حقارت نمی‌کردند ... سفیری جنجال برانگیز مثل محمدرضا بیگ با نوعی تبختر و غرور در پاریس با اروپاییان برخورد می‌کرده است» ظاهراً مؤلفان محترم، از مسیحی شدن چند تن از اعضای هیأت‌های سیاسی و تجاری در این دوره، از جمله هیأت انگیز بیک غافل هستند. موارد فوق نشان‌گر اشتباهات آشکار بسیاری است که فقط برای نمونه بدان اشاره گردید.

فصل ششم با عنوان «ملاک خدمت و خیانت براساس موازنه‌ی مثبت و منفی» بیش از آنکه تحلیلی قوی و علمی باشد، مبتنی بر ارزش و داوری‌های فردی است. این نوع معیارسازی‌های ذهنی، بدون توجه به متن جامعه و شرایط اجتماعی و سیاسی، صرفاً دارای ارزش شعاری است؛ همان‌طور که مؤلفان محترم، منورالفکران را به دلیل موضع‌گیری علیه قتل گریبایدوف مذمت می‌کنند، خود نیز به نوعی دیگر مستحق مذمت

هستند؛ یعنی، از این طرف بام می‌افتند و بسیاری از وقایع را بدون تحلیل شرایط زمانی و مکانی ذبح می‌کنند. نگاهی واقع‌بینانه به تحولات، حاکی از آن است که گاهی اوضاع و ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه چنان در بن‌بست قرار می‌گیرد که حاکمان برای خروج از بن‌بستی که به وجود آمده، به ناچار مجبور به دادن امتیازات شده‌اند. بدون درک واقع‌بینانه از این شرایط، می‌توان صد سال بعد، حاکمان امروزی را مذمت کرد، هم چنان که امروزی‌ها دیروزی‌ها را به چوب خیانت، کتک‌کاری می‌کنند. قضاوت امروزی ما حاصل تجربه‌ی پیشینیان است، درحالی‌که آنان از چنین تجربه‌ای بی‌نصیب بودند و با آزمایش و خطا پیش می‌رفتند. البته چنین نگرشی به معنی پوشاندن خیانت آشکار برخی از شخصیت‌ها نیست، بلکه فقط تذکر برای تحلیل و قضاوت منصفانه و علمی تحولات است.

در این فصل نگارندگان مواضع کاملاً ضدروشنفکری در پیش گرفته

و به آن به‌عنوان یک پدیده‌ی یکدست نگریده، و به همین دلیل همگان را به خیانت کاری متهم کرده‌اند. تعیین ملاک خدمت و خیانت براساس موازنه‌ی مثبت و منفی، تنها افرادِ اجرایی و اداری را در برمی‌گیرد. در مقابل خیانتِ جریان روشنفکری، خدمتِ جریانِ دینی یا علما را قرار می‌دهند که این مقایسه بسیار بی‌پایه است زیرا علما در این دوره فاقد منصب اجرایی و سیاسی بودند.

در فصل هفتم (تحلیل تاریخی قیام تنباکو)، با ترسیم مثلثِ شیرازی، نوری و نجفی، مبنای تحلیل را نام‌های از نوری به شیرازی و جوابیه‌ی ایشان قرار داده است، هر چند تلاش شده است که ارتباط بین این سه نفر برقرار شود، ولی سندی قابل توجه از نجفی ارایه نشده و به لحاظ فقر سند، درصدد بر آمده‌اند با خلط بحث به هدف خود نایل گردند. بدیهی است اصرار نگارندگان در اثبات جایگاه نجفی در مبارزه‌ی تنباکو سؤال برانگیز است. البته، ناقد، جایگاه مبارزات ضداستعماری نجفی

را در تحریم تنباکو منکر نیست، بلکه نقدِ پرداختن غیرعلمی به داده‌ها مدنظر است. درحالی که وقتی آقا نجفی اصفهانی به صف مشروطه‌خواهان پیوست و عملاً در مقابل تفکر مشروطه‌خواهی شیخ فضل‌الله قرار گرفت، نگارندگان به سادگی از کنار آن می‌گذرند (ص ۳۷۱).

صفحه‌ی ۲۰۹، آن‌گونه که از محتوای آن پیدا است نشان می‌دهد که از سر انتقام‌گیری است. انگیزه و نیت نویسندگان، نه روشنگری در تاریخ ایران، بلکه حمله و اهانت به جبهه‌ها و جریان‌های فکری و شخصیت‌های مخالف دیدگاه‌شان است. مثلاً وقتی از تحریم تنباکو صحبت می‌کنند، یحیی دولت‌آبادی، آدمیت و جبهه‌ی ملی را مورد هتاکی قرار می‌دهند که چرا اصالت سندِ تحریم را مورد تردید قرار داده‌اند؛ یعنی، همان کاری که گذشتگان، در حق نیروهای مذهبی انجام داده‌اند و از این منظر شایسته‌ی نقد هستند، امروزی‌ها نیز در حق سایر نیروها، همان بی‌انصافی‌ها را دارند. درواقع

زمینه در کتاب‌های تاریخی موجود است. در صفحه‌ی ۳۳۶ نیز مدعی هستند که «متأسفانه در مشروطه رهبر تراشی شده است». مؤلفان کتاب، در مخفی کردن نام سیدین تعمد دارند و سعی می‌کنند با کشاندن کانون اصلی نهضت از ایران به نجف، رهبری سیدین را کم‌رنگ کنند (ص ۳۸۱)، درحالی‌که انقلاب در بستر تحولات ایران صورت گرفته و علمای نجف، در قبال این پدیده واکنش‌های مثبت و منفی داشتند. هر چند حمایت آنان در پیروزی و تداوم انقلاب نقش مؤثری داشت، اما رهبری جریان با عالمان ایران بوده است. هم‌چنین علمای مخالف مشروطه در نجف را نیز با استناد به نامه‌ی مازندرانی «اشخاص عوامی به صورت طلبه می‌نامند» (ص ۳۱۱)، درحالی‌که مخالفت یزدی با مشروطه بسیار زبانزد بود و ایشان جایگاه والایی در حوزه نجف داشت. از سوی دیگر با سطح‌بندی علمای شیعه، معتقدند که نوری عالم درجه‌ی اول ایران بود و علمای نجف نیز در سطح اول قرار داشتند، درحالی‌که علمای ایران غیر

به نظر می‌رسد هدف و انگیزه نه روشنگری و کشف حقایق بلکه نوعی انتقام‌گیری تاریخی است.

در صفحه‌ی ۲۵۵، رهبران اصلی مشروطه را سه تن؛ یعنی، نوری، طباطبایی و بهبهانی دانسته‌اند، اما آن‌چه مبرهن است، این است که شیخ فضل‌الله نوری در همان روزهای اول، از همراهی با مشروطه‌خواهان خودداری کرد، و بعد جریان مشروطه‌ی مشروعه را رهبری نمود. نویسندگان هیچ اشاره‌ای به همکاری شیخ با محمدعلی شاه نکرده، بلکه سعی نموده‌اند مخالفت این دو با مشروطه را از زاویه‌های مختلف بررسی کنند و می‌گویند «شیخ و مستبدان در یک جبهه نبوده‌اند» (ص ۳۴۵) برای توجیه استدلال خود، مبارزه‌ی امام‌خمینی (ره) و کمونیست‌ها را با شاه و امریکا مثال می‌زنند، درحالی‌که چنین مقایسه‌ای صحیح نیست، چون تفکر این‌ها از یک سنخ نبود ولی محمدعلی‌شاه (هر چند با نگاه ابزاری) دم از مشروطه‌ی مشروعه - تفکر اصلی شیخ - می‌زد، و ده‌ها سند در این

از نوری همه در سطوح پایین بودند؛ پس رهبری از آن نجفی‌هاست. این گونه نتیجه‌گیری، غیرواقعی و فاقد ارزش است.

در صفحه‌ی ۳۳۵، اظهار می‌دارد «درخصوص یک نهضت بزرگ و شخصیت بزرگ، دو نوع تحقیق می‌توان انجام داد؛ یک بار می‌توان روند آن نهضت را ملاک قرار داد و بررسی کرد، راه دیگر این است که زندگی شخصیت‌هایی را که دیدگاه‌های عمیق و اصولی و راهبردی دارند محور قرار دهیم نه جنبش را». اساس قرار دادن زندگی یک شخص برای تبیین تحولات تاریخ، از نظر روش‌شناسی ایراد دارد، زیرا واکنش افراد، بیش‌تر تابعی از تحولات است. از آن‌جا که تفکر و زندگی یک فرد محدود است، محور قرار دادن آن به تحریف رویدادها و روح تحولات منجر می‌شود. البته می‌توان زندگی فرد را محور قرار داد و به تحولات موضوعات پیرامونی نگریست، اما در این صورت دیگر نمی‌توان ادعا کرد که تاریخ تحولات معاصر را تحلیل می‌کنیم، بلکه نقش

فرد در تحولات مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و به‌عنوان زندگی‌نامه‌ی او تلقی می‌گردد. بنابراین چارچوب‌های مطالعات تطبیقی ارائه شده (ص ۳۳۶) ضعیف و فاقد دقت علمی است.

هر چند نگارندگان، مورخان مشروطه را به «بزرگ‌نمایی‌ها و کوچک‌نمایی‌ها، غلوها و نادیده‌انگاری‌های بسیار» (ص ۳۸۰) متهم می‌کنند، خودشان نیز در همین چاه ویل فرو می‌افتند و بسیاری از واقعیت‌های تاریخی را نادیده می‌انگارند.

نگارندگان، با معیارهای خود (ملاک تشخیص خدمت و خیانت) منکر تمام کارها و اقدامات یک فرد می‌شوند، مخالفت‌شان با پهلوی‌ها سبب شده است که هیچ‌کار مثبتی را از آن‌ها نپذیرند. بنابراین در صفحه‌ی ۴۱۳ از «بزرگداشت و تحریف شخصیت و افکار فردوسی» سخن گفته‌اند، اما مشخص نکرده‌اند چه اندیشه‌هایی از او تحریف شده است. آنان تأسیس فرهنگستان را برای زدودن واژه‌های عربی و در نهایت

- ای کاش نویسندگان در بیان واقعه‌ی مسجد گوهرشاد به بهلول هم اشاره می‌کردند (ص ۴۵۴).
- مرکزیت و محوریت ایران برای تحولات سیاسی داخلی انگلیس درست نیست، مثلاً این تحلیل که «چرچیل اگر به منظور انجام کودتای دیگر نمی‌آمد، سیاست انگلستان نسبت به ایران به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. به نظر می‌رسد سیاست خارجی کشورهای استعمارگر متکی به فرد نیست، بلکه نهادینه شده است.
- اگرچه حوادث و تحولات ایران در سال‌های ۳۲ تا ۴۰، موجب تسریع حرکت به سوی دیکتاتوری شده است، ولی نگارندگان برای این دوره اهمیت چندانی قایل نشده‌اند. به دکتربین آیزنهاور و ترومن و نقش امریکایی‌ها در تحولات این دوره نیز پرداخته نشده است.
- به رویدادهای اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰، به‌ویژه از ۴۰ تا ۴۳ نیز
- اسلام‌زدایی می‌دانند (ص ۴۱۳)، اما این واقعیت را نادیده می‌گیرند که در دوره‌ی پهلوی، بیش‌ترین لغات خارجی وارد زبان فارسی می‌شد، و تأسیس چنین نهادی لازم بود، و تداوم فرهنگستان تا به امروز، تأیید ضرورت آن است. علاوه بر آن، طبق آمار بیش‌ترین واژه‌سازی‌ها، برای واژه‌های لاتین بوده است نه عربی. اگر مؤلفان محترم، نگاهی گذرا به فهرست آمار لغات می‌کردند، شاید قضاوت دیگری داشتند.
- در صفحه‌ی ۴۴۱، تأسیس راه‌آهن را، خدمت به بیگانگان تلقی نموده و مدعی شده‌اند که اولویت‌بندی تأسیس راه‌آهن بین شرق و غرب ایران را رعایت نکرده‌اند (ص ۴۴۱) به طوری که خط شمال و جنوب کشور در خدمت روس‌ها و انگلیسی‌ها قرار گرفت. اگر خط شرق و غرب اجرا می‌شد آیا برای آقایان این سؤال باقی نبود که چرا خط شرق و غرب؟ با عنایت به این‌که انگلیس شرق و غرب ایران را در اختیار خود داشت.

کم‌تر التفات شده است، به‌ویژه به ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که تنها در چند خط اشاره شده است (ص ۵۰۸)؛ درحالی‌که هم به اعتراف نویسندگان (ص ۶۱۶) و هم به اعتراف صاحب‌نظران تاریخ معاصر، ۱۵ خرداد نقطه‌ی عطف تحولات بعدی و انقلاب اسلامی بوده است. اگر تحریم تنباکو نقطه‌ی عطف مشروطه بوده است، قیام ۱۵ خرداد هم نقطه‌ی عطف انقلاب اسلامی است و شایسته بود نگارندگان حجم بیش‌تری به آن اختصاص می‌دادند.

فراتر از این‌گونه ایرادها، به نظر می‌رسد نویسندگان این کتاب با نگرش‌های خاص خود به‌گزینش غیرعلمی داده‌ها پرداخته و آن‌ها را مجرد از تحولات بررسی کرده و به نتایج عجیب و غریب رسیده‌اند؛ یعنی، استدلال‌شان مبتنی بر تحلیل و تبیین تحولات براساس علت و معلول نیست بلکه مبتنی بر «خواست و اراده‌ی خودشان» است و سعی کرده‌اند رویدادها را آن‌گونه که

دل‌شان می‌خواهد تحلیل کنند، نه آن‌گونه که اتفاق افتاده است؛ و این نوع نگارش را «دید نو» نام نهاده‌اند (ص ۱۷۰). این کتاب به منظور کوبیدن روشنفکری ایران، و تحت تأثیر فضای سیاسی امروز نوشته شده است، و سعی دارد، با تأکید بر مشابهت‌های تحولات مشروطه و انقلاب اسلامی، خطر روشنفکران را در این انقلاب گوشزد کند.

هر چند نویسندگان از تلاش چند ساله برای نگارش این کتاب یاد می‌کنند (ص ۸)، اما از آشفتگی مطالب چنین برمی‌آید که در مدت کمی تدوین شده است. البته نباید از انصاف گذشت که فصل نوزدهم (درباره‌ی فراماسونری) از وجاهت علمی خوبی برخوردار است، که نشانگر تأمل چند ساله است و از پختگی خاصی حکایت دارد. درحالی‌که سایر بخش‌ها از عجله‌ی نویسندگان حکایت می‌کند.

اما از عنوان کتاب «بررسی مؤلفه‌های دین، حاکمیت، مدنیت و تکوین دولت - ملت در گستره‌ی هویت ملی ایران»، چنین به نظر

دنیای ایران و غرب را بیان می‌کنند، اما تحلیل‌شان در نشان دادن این بیگانگی سطحی است و در تحلیل آنان توطئه محوری جایگاه ویژه‌ای دارد. هر چند نمی‌توان دخالت غربی‌ها را در امور کشورهای عقب نگه‌داشته شده انکار کرد، اما در لابه‌لای تحلیل، به عناصر غربی در جاسوسی، قدرت اهریمنی بخشیده که قدرت و ابتکار عمل را از دیگران سلب می‌کنند. چنین نگرشی هرگونه روحیه‌ی مقاومت را در مردم از بین می‌برد، زیرا این اندیشه که آن‌ها بر همه چیز آگاه هستند و براساس اراده‌شان تحولات را دست‌کاری می‌کنند، روح مقاومت و قهرمان‌پروری را می‌کشد و انسان را به «دست نامرئی» نه از جانب خدا، بلکه از سوی شیطان دنیایی معتقد می‌سازد که برآیند آن، انفعال سیاسی توده‌هاست.

ه. حسینی یادگاری

می‌رسد که تحت تأثیر بحثِ هویت - که امروزه مد روز محافل دانشگاهی و پژوهشی شده است - نگاشته شده است، اما در هیچ‌جای کتاب به عناصر هویت ملی و تعریفی از دولت - ملت اشاره نشده است. هر جا که از هویت صحبت شده، کاملاً از شیوه‌ی چسب و قیچی استفاده کرده و ناموزونی مطلب با مطالب پیش و پس از آن کاملاً هویدا است. ناگفته نماند که روح حاکم بر کتاب نوعی «خودی» بودن را القا می‌کند، اما این «خودی» نه تنها همه‌ی ایرانیان را که در داخل مرزها ساکن شده‌اند در برنمی‌گیرد، بلکه فقط شیعیان اصول‌گرای انقلابی حامی اندیشه مشروطه مشروعه را در برمی‌گیرد؛ یعنی، این دسته «خودی» است و بقیه، نفوذی و بیگانه‌پرست و روشنفکران غرب‌گرا و خائن به نظر می‌رسند. بنابراین اساساً نقش چنین نگاشته‌هایی در راستای همبستگی ملی و دینی محل تأمل است.

مؤلفان، در جای‌جای کتاب (به ویژه فصل ۱۴) بیگانگی ایرانی و غربی را نشان می‌دهند و دوگانگی